یادداشت

ماجرای جریمه‌شدن عجیب یک خبرنگار در جاده خلوت

برای کدام تخلف جریمه شدم؟

سعید جلائیان| عصر پنجشنبه، از شهرستان کلات به سمت مشهد در حرکت بودم. برخلاف مسیر مشهد به کلات، ترافیک در مسیر برگشت، روان بود. ساعت ۱۷:۱۷ به ایست‌وبازرسی پلیس‌راه کلات رسیدم. برای گذر از سرعت‌گیرها، آن قدر سرعتم کم بود که چند خودروی دیگر از پشت سر به من رسیدند. در این هنگام دو مأمور پلیس‌راه و یک سرباز وظیفه در مسیر رفت به کلات مشغول بررسی مدارک و صدور جریمه برای رانندگان متخلف احتمالی بودند، اما همین که خودروی من و چند خودروی دیگر پشت سرم به آن‌ها نزدیک شد، یک سرباز وظیفه از جمع آن‌ها جدا شد و به سمت ما آمد. سرباز، دست راستش را کمی بالا آورد و دوباره بلافاصله پایین برد. احساس کردم که منظورش این است که باید متوقف شوم. شیشه را پایین دادم و پرسیدم: «توقف کنم؟»، اما سرباز نه‌تنها پاسخی نداد، بلکه حتی سرش را هم بالا نیاورد. احساس کردم صدایم را نشنیده است و این بار بلندتر سؤالم را تکرار کردم، اما واکنش سرباز همان بود که بود. وقتی پاسخی دریافت نکردم، با این تصور که منظورش توقف نبوده است، به مسیر ادامه دادم؛ اما وقتی از آینه به سرباز نگاه کردم، دیدم حالا سرش را حسابی بالا آورده و مشغول ثبت پلاک خودرویم است. اما باز هم شک کردم که پلاک من را ثبت کرده باشد، چون نه‌تنها خلافی نکرده بودم، بلکه دو بار هم برای اطمینان از او سؤال کرده بودم. از اینجا تا دو ساعت بعد، این صحنه را فراموش کرده بودم؛ اما ساعت ۱۹ که برای استراحت، در یکی از مغازه‌های بین‌راهی توقف کرده بودم، پیامک جریمه برایم رسید. پیامک را باز کردم تا ببینم به جرم کدام تخلفِ نکرده جریمه شده‌ام که نوشته بود: «تخلف مقابل پلیس‌راه، نوع قبض: دوبرگی، وسیله نقلیه: سواری سفید سایپا، تخلف‌ها: ۱. عدم‌توجه به فرمان ایست و حرکت پلیس؛ ۲. عدم استفاده سرنشین عقب از کمربند ایمنی». مبلغ جریمه نیز ۲۵۰ هزار تومان بود. با دیدن جریمه، حسابی عصبی شده بودم؛ آن قدر از محل دور شده بودم که یارای برگشتن نبود و از آن مهم‌تر اصلا روی صندلی عقب خودرویم، کسی ننشسته بود که بخواهد کمربند نبسته باشد. سرنشین جلو هم که کمربند داشت. موضوعی که با توجه به قید زمان و مکان، قابل بررسی است. وقتی مغازه‌دار فهمید چه شده، با خنده گفت: «تعمدی جوابت را نداده که تو بروی و جریمه‌ات کند.» به پاسخ مغازه‌دار کاری ندارم، ولی چرا من به‌عنوان یک شهروند باید تاوان رفتار غیرمسئولانه و بی‌دقتی یک سرباز را بدهم؟ البته که نمی‌توان عملکرد و اعتبار پرسنل زحمت‌کش پلیس‌راه را که در سرما و گرما برای امنیت جاده‌ها تلاش می‌کنند، زیر سؤال برد؛ اما این آزمون خوبی می‌تواند باشد برای فرمانده جدید انتظامی استان و با شناختی که از تلاش و پشتکار سردار احمد نگهبان داریم، قطعا انتظار داریم تا از این رویه‌های اشتباه پیشگیری شود.

هشدار روز

کوچه‌های باریک و حساسیت‌های زیاد



محمدجواد ابوعطا| پایان هفته گذشته آتش‌نشانی مشهد با حادثه‌ای سخت دست‌وپنجه نرم کرد؛ حادثه‌ای که اگر آتش‌نشانان با درایت و تشخیص فردی به موقع به محل نمی‌رسیدند، شاید باید حالا از یک فاجعه برایتان می‌نوشتیم که خسارت‌های جبران‌ناپذیری به جاگذاشته بود. ماجرای این حادثه از آنجا شروع شد که گزارش یک آتش‌سوزی معمولی شبیه بسیاری از حوادث دیگر به آتش‌نشانی اعلام شد. تماس‌گیرندگان از وجود شعله‌های سرکشی سخن می‌گفتند که دود زیادی از محل حادثه بلند شده بود. با توجه به این گفته‌ها، بلافاصله نیروهای عملیاتی از ایستگاه‌های ۱۴ و ۵۳ به محل اعزام می‌شوند تا مکمل همدیگر باشند. محل اعلامی در یکی از خیابان‌های بولوار توس بود. آتش‌نشانان که تصور دقیقی از محل نداشتند- نبود نقشه آنلاین یکی از کمبودهای این حوزه است- وقتی به نزدیکی محل حادثه رسیدند، با وجود اینکه دود از فاصله دور دیده می‌شد، آن‌ها نمی‌توانستند با خودروهایشان به محل برسند؛ زیرا حادثه در انتهای یک کوچه باریک با عرض چهار متر اتفاق افتاده بود و در این میان خودروهای زیادی نیز در این کوچه پارک شده بود. خودروهای بزرگ آتش‌نشانی در ابتدای ورودی کوچه متوقف شدند، آتش‌نشانان که می‌دانستند فرصتی ندارند تا مالکان خودروهای سواری پارک‌شده را پیدا کنند و از آن‌ها بخواهند ماشین‌هایشان را جابه‌جا کنند، سریعا از خودروها پیاده شدند و برای ارزیابی اولیه، خود را پای پیاده به محل حادثه رساندند. با حضور گروه ارزیاب مشخص شد که یک منزل طبقه همکف حدودا هفتادمتری و طبقه بالای آن با مساحت پنجاه متر، کاملا درگیر حریق شده‌اند. با توجه به باریک و مارپیچ بودن پله‌های ساختمان، آتش‌نشانان ناچار شدند که از نردبان دیگری برای بالارفتن و بررسی حادثه استفاده کنند. در این میان با توجه به شدت آتش‌سوزی و احتمال وقوع حوادث بدتر و حتی تخریب کامل ساختمان یا سرایت به ساختمان‌های مجاور، آتش‌نشانان ناچار شدند که برای رساندن آب به محل، اقدام به شلنگ‌کشی طولانی از ابتدای کوچه کنند و با تأمین آب، عملیات اطفا که باید فوری و بدون فوت‌وقت انجام می‌شد، عملیات خاموشی آتش را آغاز کنند. تنهانکته مهمی که در این حادثه آتش‌نشانان را کمک کرد، خالی‌بودن این ساختمان از سکنه بود. آتش‌نشانان در عملیاتی دشوار توانستند با درایت خود این حادثه را مهار کنند و حادثه بدون هیچ خسارت جانی پایان یافت؛ اما تصور کنید که اگر شهروندی در این خانه گرفتار شده بود یا در حوادث مشابهی در انتهای یکی دیگر از همین کوچه‌های تنگ و باریک پرتعداد در بولوار توس، شهروندانی درون آتش گرفتار شوند، چقدر احتمال دارد که آتش‌نشانان بتوانند به موقع خود را به انتهای این کوچه‌ها برسانند؟ باید حتما حادثه‌ای دلخراش در انتهای یکی از همین کوچه‌ها رخ بدهد تا فکری اساسی برای این بافت‌های فرسوده حاشیه شهر شود؟

در پی کشف جسد مردی سالمند، همسر جدیدش با زندگی واقعی و گذشته او آشنا شد

مرگ مشکوک در خانه همسر دوم

بخشنده

گزارش

سه شنبه شب، مرد جوانی در تماس با پلیس، از مرگ مشکوک پدرش در خانه یک زن میان‌سال خبر دادند. به‌علت اهمیت و حساسیت این خبر، بلافاصله سرهنگ رجبعلی صفایی، رئیس کلانتری سناباد، با صدور دستوراتی تخصصی، تیمی از مأموران دایره تجسس این مرکز پلیس را برای راستی‌آزمایی و تحقیق به آدرس اعلامی اعزام کرد. مأموران در بدو ورود به واحد مسکونی، با دو مرد جوان مواجه شدند که در کنار پیکر پدرشان ایستاده بودند. این دو مرد به محض مشاهده پلیس، انگشت اتهام خود را به سوی زنی گرفتند که پدرشان در خانه او جان باخته بود؛ اما زن با رد اتهامات پسران مرحوم، مدعی شد همسر قانونی پیرمرد بوده و هیچ تقصیری در مرگ او نداشته است.

تیم تحقیق بدون واکنش به این ادعاها، موضوع مرگ مشکوک پیرمرد را بلافاصله به بازپرس ویژه قتل، قاضی وحید خاکشور، اعلام کرد. بازپرس ویژه قتل در واکنش به این گزارش، با توجه به حساسیت‌های موجود در آن، دستوراتی تخصصی صادر کرد. در گام نخست رسیدگی به این پرونده، مأموران ضمن بررسی دو بسته متفاوت داروی تقویت قوای جسمانی که در جیب پیرمرد پیدا شد، با دستور مقام قضایی، پیکر او را برای کشف دقیق علت مرگ به پزشکی قانونی منتقل کردند. پس از انتقال جسد، زن میان‌سال به همراه دو پسر مرحوم به مقر پلیس منتقل شدند.

در گام بعدی، با توجه به اینکه پسران پیرمرد درباره رابطه پدرشان با این زن پرسش‌های بسیاری داشتند، زن پنجاه‌ساله پیرمرد به آن‌ها گفت: من و پدرتان مدتی قبل با هم آشنا شدیم. او برای من تعریف کرد که مادر شما به‌شدت بیمار است و دکترهایش او را جواب کرده‌اند. ما تصمیم گرفتیم با هم ازدواج کنیم، اما قرار شد تا مادرتان در قید حیات است، آن را علنی نکنیم؛ هرچند من در همه این مدت برای شفا و سلامتی مادرتان دعا کردم. پدرتان تنها یک روز در هفته پیش من می‌آمد اما نه تنها هرگز گلایه نکردم، بلکه از او خواستم مراقب همسرش باشد. من حتی به پدرتان اصرار کردم برای جرثقیلش راننده بگیرد و بیشتر پیش مادرتان باشد، اما او به خاطر هزینه‌های بالای درمانی، اصرار داشت خودش پشت جرثقیل بنشیند.

پس از فوت شوهرم سردرگم شدم

پسران پیرمرد چندین بار قصد داشتند سخنان همسر دوم پدرشان را قطع کنند، اما پس از تذکر جدی کارآگاه جمال رحیمی، رئیس دایره تجسس کلانتری سناباد، از این کار منع شدند. با سکوت پسران مرحوم، زن در ادامه گفت: صبح امروز پدرتان جرثقیلش را در هسته مرکزی شهر گذاشت و بعد به خانه من آمد. در را که باز کردم، دیدم رنگ چهره‌اش پریده و عرق کرده است. حالش را که پرسیدم، به من گفت بیرون غذا خورده و مسموم شده است. او از من خواست مقداری آب‌لیمو برایش بیاورم. پدرتان آب‌لیمو را که خورد، از من خواست اجازه بدهم بخوابد تا حالش بهتر شود. پس از حدود دو ساعت، من برای بیدار کردن پدرتان شروع به صدازدنش کردم. او را بارها صدا کردم، اما پاسخی نداد. هرچه تلاش کردم، او بیدار نشد؛ برای همین با نگرانی زیاد شروع به تکان دادنش کردم، اما واکنشی نشان نداد. سرم را روی قلبش گذاشتم، دیدم ضربان ندارد. آینه‌ای جلوی بینی‌اش گرفتم که دیدم بخار نمی‌کند. بلافاصله با اورژانس تماس گرفتم. چند دقیقه بعد امدادگران که رسیدند، ابتدا پرسیدند داروی خاصی مصرف کرده است؟ گفتم نمی‌دانم و شروع به معاینه پدرتان کردند. آن‌ها دو بسته قرص تقویتی قوای جسمی پیدا کردند؛ دقایقی نیز برای احیای پدرتان تلاش کردند، اما در آخر گفتند که به رحمت خدا رفته است و کاری از دست ما ساخته نیست. امدادگران مرگ پدرتان را به داروهایی که استفاده کرده بود نسبت دادند و گفتند احتمالا عوارض این قرص‌ها بوده که باعث سکته شده است. در پایان هم شماره‌ای برای انتقال پیکر به بهشت رضا(ع) دادند.

زن که گریه امانش را بریده بود، در پایان اضافه کرد: وقتی امدادگران اورژانس رفتند، نمی‌دانستم باید چه‌کار کنم. ساعت‌ها نشستم و گریه کردم. حتی چندین بار خواستم با پسرانم تماس بگیرم و از آن‌ها کمک بگیرم. حتی شماره یکی از پسرانم را -که حدود سه هفته است او را ندیده‌ام- گرفتم؛ اما وقتی صدایش را شنیدم، نتوانستم حرف بزنم و گوشی را قطع کردم. بعد به ذهنم رسید که با شما تماس بگیرم. برای همین گوشی پدرتان را برداشتم و در مخاطبانش آن قدر بالا و پایین کردم تا شماره شما را پیدا کردم. این را بگویم که هرچند سنی از من و پدرتان گذشته بود، اما یکدیگر را دوست داشتیم.



ایمدبرداری شهرآرا

حیرت همسر مرحوم از زندگی واقعی شوهرش

هنوز اظهارات زن ادامه داشت که پسر بزرگ پیرمرد صبرش تمام شد و حرف او را قطع کرد. این مرد جوان گفت: خانم درباره چه کسی حرف می‌زنی؟ مادر ما حالش خوب است و هیچ مشکلی ندارد. بعد هم پدر ما جرثقیلش کجا بود؟! پدر مرحوم ما یک کارگر ساختمانی بود که در کنارش چاه هم حفر می‌کرد. درباره بیماری مادرم هم همه این حرف‌ها دروغ است. شکر خدا مادر ما نه‌تنها سرطان ندارد، بلکه صحیح و سالم است. خانه والدین ما در یکی از مناطق شمالی شهر است و اصلا نمی‌دانیم پدرمان چطور سر از این منطقه درآورده است.

اظهارات پسر مرد جان‌باخته سبب حیرت و سکوت عجیب زن شد. همسر دوم پیرمرد که به‌شدت متعجب شده بود، حدود ۱۰ دقیقه بعد در حالی به خانه رفت که تلاش پلیس برای کشف حقیقت و علت مرگ مشکوک پیرمرد ادامه دارد.

پوشاندن پلاک موتورسیکلت با ماسک، سرنشینانش را به دردسر انداخت

به‌دنبال راز نهفته در گوشی سارق احتمالی

خبر

محمدجواد ابوعطا| دو نفر بودند و با یک موتورسیکلت، خلاف جهت در بولوار امامیه پیش می‌رفتند. اولین نکته‌ای که ظن تیم گشتی کلانتری قاسم‌آباد را برانگیخت، موضوع پوشاندن پلاک موتورسیکلت با ماسک بهداشتی بود. درحالی تیم گشت، آن‌ها را زیر نظر گرفت که دقایقی بعد این افراد با دیدن زنی جوان درکنار خیابان که با تلفن همراه صحبت می‌کرد، به سمت او رفتند. مأموران که مطمئن بودند این افراد به قصد گوشی قاپی به سمت زن می‌روند، بلافاصله وارد عمل شدند و ساعتی بعد این افراد پس از یک تعقیب وگریز جانانه از سوی مأموران، دست بسته به کلانتری قاسم‌آباد منتقل شدند.

این پرونده شامگاه چند شب پیش تشکیل شد. ساعت ۲۰:۳۰ بود که مأموران با شناسایی دو مظنون به سرقت که پس از مشاهده خودروی گشت پلیس از محل متواری شده بودند، با دستور سرهنگ محمد زنگنه، رئیس کلانتری قاسم‌آباد، عملیات تعقیب وگریز را آغاز کردند.

مأموران با اعلام هشدارهای توقف برای راکبان موتورسیکلت می‌خواستند که این افراد متوقف شوند، اما دو راکب موتورسیکلت اصرار به فرار داشتند. عملیات ادامه داشت و مأموران که نمی‌خواستند این دو متهم از چنگشان بگریزند، با استفاده از قانون به‌کارگیری سلاح، اقدام به تیراندازی هوایی کردند.

دقیقا هم‌زمان با شلیک تیر سوم، ترک نشین موتورسیکلت از ترس جان و به منظور فرار، خودش را از موتورسیکلت پرتاب کرد و پای پیاده شروع به دویدن کرد؛ اما راکب دیگر با موتورسیکلت از محل گریخت و هم‌زمان در طول مسیر وسایلی را از جیب‌هایش بیرون می‌آورد و به اطراف می‌انداخت.

چند صدمتر جلوتر اما ناگهان موتورسوار کنترل موتورسیکلت را از دست داد و با یک پژو ۲۰۶ برخورد کرد و نقش بر زمین شد. این‌گونه بود که این فرد دستگیر شد. البته پیش از آنکه او دستگیر شود، همدست دیگرش که از روی موتور پریده بود نیز دستگیر شده بود.

با انتقال متهمان به کلانتری، تحقیقات جداگانه‌ای از این افراد آغاز شد. آن‌ها مدعی بودند که کاری نکرده‌اند و اصلا آن‌ها را اشتباهی دستگیر کرده‌اند. راکب موتورسیکلت، نداشتن گواهینامه و مدارک را علت فرارش عنوان کرد و درباره لوازمی که دور می‌انداخته نیز مدعی شد که مأموران اشتباه کرده‌اند و او این کار را نکرده است.

در ادامه از موبایل این فرد اطلاعاتی مبنی بر فروش گوشی به یک مال‌خر و دریافت وجه آن به دست آمد که متهم مدعی شد از دختری به نام سوگند یک گوشی نوت ۱۳ گرفته تا برایش بفروشد. بعد با راهنمایی همان دختر با فردی به نام بهزاد تماس گرفته و گوشی را به مبلغ ۵ میلیون تومان به او فروخته و پول آن را دریافت کرده است.

او همچنین درباره ظن مأموران به گوشی قاپی ادعا کرد که بعد از فروش گوشی سوگند، با دوستش برای دور دور به قاسم‌آباد آمده‌اند.

اما ترک نشین موتورسیکلت در اظهاراتی متفاوت اعلام کرد که راکب موتورسیکلت با دو سارق دیگر به نام‌های سهراب و مهدی که چند هفته قبل از سوی مأموران کلانتری فراجا دستگیر شده‌اند، همدست هستند و پس از سرقت گوشی‌ها را در خیابان بهمن به مال خری به اسم بهزاد می‌فروشند. با توجه به اینکه پیامک‌هایی مبنی بر تحویل گوشی و واریز وجه برای فردی با هویت علیرضا وجود داشت و این فرد سال ۱۴۰۳ به اتهام گوشی قاپی دستگیر شده بود، تحقیقات درباره این پرونده از سوی عوامل انتظامی کلانتری قاسم‌آباد ادامه دارد.



عکس: اختصاصی شهرآرا

جدول ۴۶۱۱

